

چهار نکته درباره قرآن

* حجۃ الاسلام هادی مروی

چکیده: قرآن وجوه کمالیه مختلفی دارد که از جمله آنها حروف مقطوعه است. در این حروف، اسراری است که کلید این اسرار در اختیار ائمه علیهم السلام سپرده شده است و براساس آیه من عنده علم الكتاب، علم به بطن‌های قرآن در شب‌های قدر در اختیار امام زمان علیه السلام قرار داده می‌شود. اسم اعظم خدا را پیامبر علیہ السلام و امام علیه السلام از همین حروف مقطوعه استخراج می‌کنند.

در قرآن معارف توحیدی بسیاری وجود دارد که از جمله آنها بداء است. کنه بداء اختیار کامل غیر متناهی در لایتناهیت خداست یعنی معصوم را وجود دادن و موجود را معصوم کردن. قرآن کلام خداست و هر کلامی در شناختن صاحب کلام؛ قرآن، معلم پیامبر علیہ السلام و امام علیه السلام است. در قرآن علم به عوالم دیگر مانند ملکوت، انوار، ارواح، اشباح، ذر و... وجود دارد. علوم قرآن جمعی جملی است و تفصیل آن بر عهده اهل

* عالم فقید، حوزه علمیه تهران.



بیت‌الله می‌باشد و از آنجا که ائمه‌الله فرست و مجال امامت و رهبری و بیان تفصیلی این علوم را پیدانکردند بخش معظمی از علوم قرآن منتشر نشده است.

علوم قرآن با علوم بشری از جمله علوم فلسفی تفاوت‌های بسیاری دارد که در این مقاله به برخی موارد اشاراتی شده است.
کلیدواژه: قرآن / علوم قرآن / ظاهر قرآن / باطن قرآن / معاد جسمانی / کلام خدا / بدای / دنیا و آخرت / بعثت پیامبر‌الله / حروف مقطوعه.

مقدمه

در سرآغاز مقاله «سیزده نکته درباره قرآن» (سفینه، شماره ۱۷) و «شش نکته درباره قرآن» (سفینه، شماره ۲۱) اشاره شد که این نکات، برگرفته از درس گفتارهای حجۃ الاسلام شیخ محمود تولایی است که توسط حجۃ الاسلام هادی مروی، در سال ۱۳۴۲ هجری شمسی نوشته شده است. توضیحات تفصیلی در شماره ۱۷ آمده است. در این گفتار، چهار نکته برگرفته از همان سلسله دروس، ارائه می‌شود.

۱- حروف مقطوعه در قرآن

یکی از وجوده کمالیّه قرآن - که دیگر صحف و کتب منسوب به انبیای پیشین، از آن محروم‌ند - حروف مقطوعه است.

دقّت کنید! حضرت خاتم الانبیاء ﷺ ادعای تربیت تمام بشر تا روز محشر را دارد و قرآن را مهیمن بر تمام کتابهای آسمانی (نگاهدارنده آنها) می‌داند. این ادعا بی‌حساب و بدون پشتونه نیست. چرا که قرآن، سرشار از جواهر و لئالی پر قیمت است.

چرا «الف لام میم» گفت و «الف باء جیم» نگفت؟ چرا اول سوره ق، «لام و القرآن المجید» نیاورد؟ چرا نگفت: «جیم و القلم»؟ هریک از این پرسش‌ها، حرف‌ها و رمزها و کلیدهایی دارد که وقتی در دست کسی بود، مطالبی می‌فهمد. امام باقر علیه السلام فرمود:

انّ في حروف القرآن المقطّعة لعلماً جماً. (۹: ج ۵۲، ص ۱۶۰)

به تعبیر امام امیرالمؤمنین علیه السلام: هر کتابی، صفوه و جوهر و خلاصه‌ای دارد. صفوه قرآن، حروف تهجی است. (۹: ج ۸۸، ص ۹)

اسم اعظم خدا، از همین حروف تشکیل می‌شود. البته علم آن در دست پیامبر و امام است. امام باقر علیه السلام فرمود:

الْمُ و كُل حرف في القرآن مقطّعة من حروف اسم الله الأعظم الَّذِي يَؤْلَفه

الرَّسُولُ وَ الْأَمَامُ، فَيُدْعُونَ بِهِ فِي جَابٍ. (۹: ج ۲۴، ص ۳۵۱)

اسم اعظم از همین حروف استخراج می‌شود، اما به دست چه کسانی؟ به دست پیامبر و امام، که ام کتاب نزد آنهاست. مدعیان عرفان که اهل حقیقت نیستند، ره افسانه زندن. خضر و الیاس را که وجود خارجی دارند، جنبه بسط و قبض سالک می‌دانند. حضرت مهدی را که فرزند امام عسکری علیه السلام است، معنای نوعی ملکوتی می‌دانند و ظهور حضرتش را به تجلی شیخ در دل سالک تأویل می‌کنند. اسم اعظم لفظی خدا، از همین حروف و شامل ۷۳ حرف است و در برخی از ادعیه به آن اشاراتی شده است، مثلاً در برخی دعاها آمده است: «یا حمسق»، «یا کهیعص». (۹: ج ۸۸، ص ۹)

در اینجا میدانی برای بافنده‌گی بافنده‌گان باز شده است. ولی بیش از آنچه در روایات معتبر آمده، نمی‌توان سخن گفت. در حدیثی از امام صادق علیه السلام حروف مقطّعه تفسیر شده است. براساس آن، «الْمُ» در صدر دو سوره -گرچه ظاهراً تکرار می‌نماید - معانی مختلف دارد. می‌فرماید:

اما «الم» فی اول البقرة، فعناء: انا الله الملک. و اما «الم» فی اول آل عمران،

فعناء: انا الله المجید. (۹: ج ۸۹، ص ۳۷۴)

روزی زندیقی از بنی امیه به حضور امام صادق علیه السلام رسید و در مورد حروف مقطّعه پرسید. حضرتش، براساس «المص» (اعراف ۷/۱)، در سال ۱۶۱ حکومت بنی امیه سرنگون می شود. (۹: ج ۱۰، ص ۱۶۳) همچنین حدیث مفصل امام حسن عسگری علیه السلام در مورد حروف مقطّعه حقایقی دارد. (۹: ج ۱۰، ص ۱۴) در یک حدیث، امیر المؤمنین علیه السلام از روی «جعسق»، قضایای حادثه تا دامنه قیامت در امت اسلام را استخراج فرمود. (۹: ج ۱۶، ص ۸۷)

در حدیث دیگر آمده که امام حسین علیه السلام در پاسخ به شخص سائل در مورد معنی

«کهیعص» فرمود:

لو فسّرتها لك، لمسيت على الماء. (۱۰: ج ۱۱، ص ۴۲۲)

در حدیث دیگر، حضرت بقیة الله ارواحنا فداء، «کهیعص» را به قضایای عاشورا

تأویل نمود. (۹: ج ۴۴، ص ۲۲۳)

این تأویل‌های مختلف، نشان از این دارد که قرآن را بطور مختلفی است، که تنها برخی از آن به گوش ما رسیده است.

در مقام معراج، در خلوتگاه «فأوْحى إِلَى عَبْدِهِ مَا أُوحِيَ» (نجم ۵۳/۱۰) هزاران هزار سرّ به پیامبر گفته شد که اجازه بازگوی آن به دیگران را ندارد. کلیدهایی برای برخی از این اسرار در اختیار ائمه علیهم السلام قرار دادند که علم آن را در شب‌های قدر به امام زمان علیه السلام می‌آموزنند. این علوم در اختیار «من عنده علم الكتاب» (رعد ۱۳/۴۳) است، نه هرکس و ناکسی.

اسراری که در آیات قرآن است، سبب می‌شود که انسان از حرق، غرق، درندگان، دردهای جسمی، شرّذدان و مانند آن در امان بماند. اما این علم فقط نزد اهل علم قرآن است، که گوشه‌هایی از آن را برایمان بازگفته‌اند. (۸: ج ۲، ص ۶۲۴)

آنچه گفته شد، بخشی کوچک از اسرار فراوان این کتاب بزرگ الهی است.
انشاء الله با ظهور صاحب قرآن و محيي كتاب - عجل الله تعالى فرجه الشريف -
بسیاری از این اسرار، بر ملا می شود. در چنان روزی است که پرده هایی از عظمت
این کتاب برای مردم روشن می شود، از سوی مسلمانان به درجات کتاب آسمانی
خود واقف می شوند، و از سوی دیگر، دیگران در برابر این کتاب ستگ، سر تسلیم
فرو آورند. از خدا می خواهیم که ظهور حضرتش را نزدیک سازد. آمين يا
رب العالمين.



۲- معارف توحیدی در قرآن با تأکید بر بحث بداء قرآن، خود را به عنوانی معرفی می کند، از جمله:

- هدایت (بقره (۲) / ۱۸۵؛ آل عمران (۳) / ۱۳۸)

- نور (مائده (۵) / ۱۵؛ نساء (۴) / ۱۷۴)

- شفای بیماری های معنوی (یونس (۱۰) / ۵۷؛ اسراء (۱۷) / ۸۲؛ فصلت (۴۱) / ۴۴)

- بصیرت (انعام (۶) / ۱۰۴؛ اعراف (۷) / ۲۰۳؛ جاثیه (۳۷) / ۲۰)

اما باید دانست که تمام این کمالات با تمسک توأمان به قرآن و عترت به دست
می آید. قرآن، به تنها یی گویای جزئیات نیست، چه در احکام و چه در علوم الهیه.
قرآن فقط امر به نماز می کند. ولی جزئیات آن را از سنت نبوی و سنت ائمه
معصومین ﷺ باید بگیریم. این دو رشته هدایت، توأم برای ما مرجعیت دارند.
خداؤند، تعویل بر منفصل کرده یعنی قسمتی از سخنان خود را به زبان دیگران بیان
کرده است. و ما را به همانها ارجاع داده اند که علم الكتاب نزدشان است، یعنی
پیامبر و امیر المؤمنین و یازده فرزند معصومش ﷺ. این علم قرآن وجودی دارد که
هر وجهی کل الوجه است. همان گونه که علم خدا، همان قدرت، رحمت، شفقت،
هیمنت، سلطنت، سبوحیت و قدوسیت اوست. کل الاسماء فی اسم. لذا خداوند،
احدى الذات است، اگرچه صفات در مقام لفظ و مفهوم، متعدد به نظر آیند. اگر

چنین نباشد، ترکیب و تعدد در ذات باری لازم می‌آید. تحمل خدا در قرآن نیز همین‌گونه است. به بیان امام باقر علیه السلام: «تفسیر القرآن علی سبعة اوجه» (۳: ج ۲۷، ص ۱۹۷) که هر وجهی از آن، تمام وجوه است.

در اینجا اشاره مختصری به معارف توحیدی قرآن می‌شود. قرآن - به ظاهر و به باطنیش - در باب توحید، فراوان سخن گفته است. دعاها و خطبه‌های توحیدی پیامبر و حضرت زهرا و ائمه معصومین علیهم السلام، باطن قرآن است که یک اقیانوس معارف الهیه از مطلع الفجر حیجاز جوشیده و تلاطم می‌زند. سخنان معصومین، تفصیل توحید است که قرآن، اجمال آن را گفته است. دعاها را باید خواند. دعاهای حجب پیامبر و ائمه علیهم السلام و کتابهایی مانند صحیفه سجادیه، مهم الدعوات، اقبال الاعمال، کتاب الدعاء بحار الانوار، سرشار از معارف توحیدی است.

در روایت دارد که نخستین دعوت پیامبر- پس از آن که از کوه حرا پایین آمد- این جمله بود که فرمود:

يا معاشر قريش! يا معاشر العرب! ادعوكم إلى عبادة الله و خلع الانداد و الأصنام، وأدعوكم الى شهادة أن لا إله الا الله. (۹: ج ۱۸، ص ۱۸۵)

این علوم در بطن قرآن یعنی روایات نیز آمده است.

یکی از ابواب معارف توحیدی، باب بداء است. قرآن مختصر می‌گوید:

يَحُوا اللَّهُ مَا يِشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْهُ أَمُّ الْكِتَابِ. (رعد ۱۳ / ۳۹)

اللَّهُ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلٍ وَمِنْ بَعْدِهِ. (روم ۴ / ۳۰)

روایات، مفصل‌تر بیان می‌کند. از جمله کلام امام صادق علیه السلام:

ما بعث الله نبياً قطّ حتى يقرّ له بالبداء. (۸: ج ۸، ص ۱۶۵)

بداء، به معنای حقیقی آن، نه به معنای ابداء که فلاسفه گفته‌اند. این معنا، آن اندازه مهم نیست که خداوند، از تک تک پیامبران بر آن اقرار بگیرد. بداء یعنی چه؟ در قرآن می‌فرماید:

انه هو يبدىء و يعيد. (بروج ٨٥ / ١٣)

خداوند، اشیاء را آغاز می‌کند، بلاماده سابقه، ولو ماده ماهوی یا اعیان ثابت
مستجنبه در ذات ریوبی. تمام مقدّراتی را که لازم است تا من کاری انجام دهم - مثلاً
بالای منبر بروم - خداوند، یک مرتبه ابداع امر می‌کند (ابداع با عین)، یعنی یک
مطلوب را بدء می‌کند، بدون ماده سابقه. و هر وقت اراده‌اش تعلق گرفت، تمام آنها را
بر هم می‌زند و یک امر دیگر پدید می‌آورد. بدء خدا هر لحظه در یک شأن است.
کنه بدء، اختیاریت کامل غیرمتناهی شدید در لایتناهیت خدادست، یعنی
معدوم را وجود دادن و موجود را معدوم کردن، که با این تغییر در مخلوق (ایجاد
اعدام)، هیچ تغییری در او پدید نمی‌آید. خداوند متعال در عین این که مثبت و
باسط و مُبْدِيء و محیی است، نافی و قابض و معید و ممیت نیز هست که تمام اینها
به حریت خداوند بر می‌گردد. عبودیت معصومان - که کامل ترین عارفان بالله هستند
- نسبت به خدا در بدء ظاهر می‌شود، چنان که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:
لولا آیة في كتاب الله، لأخبرتكم بما كان و بما يكون و بما هو كائن الى يوم
القيمة. و هو هذه الآية: «يَحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَثْبِتُ وَ عِنْدَهُمُ الْكِتَابُ» (۹):

ج ٤، ص ٩٧

به همین دلیل است که در روایت آمده است: «ما عبد‌الله عزوجل بمثل البداء»^(۹):
ج ۴، ص ۱۰۷) امام رضا^ع در مناظره خود با سلیمان مروزی متکلم خراسانی،
چندین آیه از قرآن را که دلالت بر بداء دارد، بیان می‌فرماید. (۵: ص ۴۴۱) امام
باقر^ع، ارتباط میان بداء با لیلة القدر را به خوبی تبیین می‌کند. (۹: ج ۴، ص ۱۰۲) البته
بداء به معنای علم جدید خدا -که پیشتر فاقد آن باشد- نیست. (۶: ج ۱، ص ۶۹) بلکه
به معنای محوری ثابت شده است و اثباتِ رأی که تاکنون نبوده است. (۸: ج ۱،
ص ۱۴۶) قصه حضرت عیسی^ع بانو عروس و حکایت حضرت داود^ع با جوان
تازه داماد، نمونه‌هایی از بداء در امّت‌های پیشین است. (۹: ج ۴، ص ۹۴)

از سوی دیگر، باید دانست که برخلاف کلام فلاسفه - که قدر را بعد از قضا می‌گویند - براساس روایات، اوّل قدر است، پس از آن قضا، و آنگاه امضای قضا.^۸ ج ۴، ص ۱۵۹) همه چیز براساس قدر است، یعنی اندازه‌گیری. در قرآن می‌فرماید:

اَنَا كَلٰشٌ شَيْءٌ خَلَقْنَاهُ بِقَدْرٍ. (قمر ۵۴ / ۴۹)

حتّی وقتی قدر به قضا برسد، هنوز امکان بداء دارد. امام صادق علیه السلام فرمود:

الدَّعَاء يَرِدُ الْقَضَاءَ، بَعْدَ مَا أُبْرِمَ إِبْرَامًا. (ج ۲، ص ۴۷۰)

ولی وقتی به مرحله امضاء رسید - یعنی اجراء شد - دیگر بداء در آن راه ندارد.

امام کاظم علیه السلام فرمود:

فَإِذَا وَقَعَ الْقَضَاءُ بِالْإِمْضَاءِ، فَلَا بَدَاءٌ. (ج ۱، ص ۱۴۸-۱۴۹)

این باب از علوم و معارف توحیدی، نه در توراتِ فعلی موجود است، نه در کتب عرفانی بشری.

۳- قرآن و عوالم مختلف

یک وجه دیگر از علوم نورانی حجازی، علم به عوالم سابقه است، مانند عوالم ملکوت، انوار، ارواح، اشباح، ذر، میثاق و حجب نورانیه. علاوه بر این، عوالم ملائک هم وجود دارد که خودش چند قسم است. در ظاهر قرآن دارد: «جاعل الملائكة رسلا». (فاطر ۳۵ / ۱) باطن قرآن در روایات کتاب التوحید بحار الانوار و نیز کتاب اسماء و العالم آن آمده است. طبیعتی که قرآن بیان کرده، همان حقایقی است که تحت الشعاع طبیعتیات یونان بود و بعدها دانشمندان فرنگی مانند کپلر و مانند او، اساس علم هیئت قدیم را به هم ریختند. پیش از آن، برخی از مفسران - بر مبنای طبیعتیات یونانی - می‌گفتند: ادله نقلیه با عقليه سازگار نیست، لذا قرآن را تأویل می‌کردند. مثلاً وقتی قرآن می‌فرمود:

«فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارقِ وَالْمَغَارِبِ». (معارج ۷۰ / ۴۰)

اینان با مبنای خود می‌گفتند: شمس، یکی است، در حالی که روایات، از آفتاب‌ها و ماه‌ها، سخن می‌گوید که ماورای دنیای ماست (تفسیر برهان، ذیل عبارت «رب العالمین» در آیه دوم سوره حمد). اما مبنای یونانی با این بطون قرآن بیگانه بود.

الخبر قرآن از زوجیت در تمام مخلوقات، از عجایب قرآن است که به ظاهر و باطن خود، از آن خبر داده است، در زمانی که از این حقایق کاملاً بی خبر بودند. قرآن می‌فرماید:

و أرسلنا الرياح لواحق. (حجر ۱۵ / ۲۲)

و من كُلَّ شَيْءٍ خلقنا زوجين لعلّك تذكّرون. (ذاريات ۵۱ / ۴۹)

به باطن قرآن که بنگریم، کلام امام صادق علیه السلام را می‌بینیم که از زاد و ولد ریگ‌های بیابان سخن می‌گوید:

و ما من يوم وليلة الا و الحصى تلد ايلاداً كما يلد هذا الخلق. (ج ۹: ۲۶)

ص ۲۷

شاید امروز این کلام را کسی نفهمد و آیندگان بفهمند. به هر حال، قرآن از این سلسله علوم زیاد دارد.

در باب علوم غریبه مانند علم حروف، سخن زیاد است. من در حدود ۲۱ صفحه از جفر جامع قمری امیرالمؤمنین علیه السلام را نوشتیم و به برکت آن کربلایی شدم. نورانیت عجیبی می‌آورد. البته برخی از مدعیان این علم، اهل آن نیستند. مواظب باشید. ولی در کافی، براساس بحث اشتقاء اسماء الله، سخنانی ارزشمند از ائمه اطهار علیهم السلام روایت شده که برای اهل آن بسیار مغتنم است. کلید آن علم نیز در آیات و روایات هست.

علوم مبدئی قرآن - به ظاهر و باطن آن - همان است که فیلسوف بزرگی مانند ملاصدرا، اوّل فیلسوف شرق در چهار قرن اخیر را در برابر کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام خاضع و خاشع ساخته و به زانو زدن واداشته است.





نکته مهم این است که ما، پیش از این دنیا، در عوالمی بوده‌ایم که برای مدت زمانی کوتاه ما را در قفس این دنیا آورده‌اند.

من از این خاک نیام، ز آب و هوای دگرم جامه عاریت است این که تو بینی به برم این بدن، لباس عاریتی ماست، که در زمان مرگ، آن را از تنِ ما درمی‌آورند. آن زمان، حقایق عوالم پیشین را به خوبی می‌فهمیم. به هر حال، براساس روایات، مبدأ حیوان و نباتات، از این کُره نیست. لذا این عالم پوست است و باید به مغز آن رسید که ملکوت عالم است. بدن ما روح دارد، که ملکوت آن است. دیگر اجزای جهان را نیز که می‌بینیم، روح و ملکوت دارند. برخی از این نکات، در روایات آمده است. مثلاً در قرآن آمده است:

إِنْ مَنْ شَيْءٌ إِلَّا يَسْبِحُ بِحَمْدِهِ، وَلَكُنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ . (اسراء (۱۷) / ۴۴)
الْمَرْءُ أَنَّ اللَّهَ يَسْبِحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْطَّيْرُ صَافَّاتٍ، كُلُّ قَدْلَمٍ
صَلَاتُهُ وَتَسْبِيعُهُ . (نور (۲۴) / ۴۱)

به باطن قرآن که رجوع کنیم، در روایت امام حسین علیه السلام، ذکر تسبیح برخی از پرندگان و جانوران را می‌بینیم. (۹: ج ۶۱، ص ۲۷) همچنین در روایت امام باقر علیه السلام ذکر تسبیح درخت را بیان می‌دارد. (۹: ج ۵۷، ص ۱۷۷)

قرآن در مورد نشئه آخرت نیز سخن گفته است. در مورد بزرخ می‌فرماید:

وَ مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمٍ - مَبْعَثُونَ . (مؤمنون (۲۳) / ۱۰۰)

ثلث قرآن در مورد عالم آخرت است که به متفاهم عرف سخن گفته است، نه این که **أُجْحِيَّة** (لغز و معماً) بیاورد. امر به تدبیر می‌کند:

إِنَّمَا يَنْهَا مَنْ يَرَى لَهُ مِنْ أَذْنَانِهِ أَنَّمَّا يَرَى مَنْ يَرَى لَهُ مِنْ أَذْنَانِهِ . (محمد علیه السلام (۴۷) / ۲۴)

لذا ظواهر آن قابل فهم است، در عین این که بطون آن را نیز در دل ظواهر جای داده است.

معد قرآن، معاد جسمانی است. به لسان مردم می‌فرماید:

و ضرب لنا مثلاً و نسي خلقه، قال: من يحيي العظام و هي رميم. قل: يحييها

الذى أنشأها أوّل مرّة و هو بكلٍ خلق علیم. (يس ٣٦ / ٧٨ - ٧٩)



معاد قرآن، این است، نه تأویلات فلسفی و توجیهات شیخ احمد احسائی. به نصیریح قرآن، خداوند همین بدن را در روز قیامت بر می‌گرداند:

منها خلقناكم و فيها نعيدهم و منها نخرجكم تارة اخرى . (طه (٢٠) / ٥٥)

آنچه در روز قیامت بیرون می‌آید، همین بدن کثیف عنصری است، با دو تفاوت: اول این که بدن ما اکنون فهم و شعور ندارد. بدن ما، فقط احساسات پنج‌گانه دارد (بوبیدن، چشیدن، دیدن، شنیدن، لمس کردن). «من» غیر از بدن است. بدن در خدمت «من» است. وقتی «من» از دنیا رفتم، این پنج حس هم می‌رود. اما بدن آخرتی، شعور دارد.

ان الدار الآخرة هي الحيوان لو كانوا يعلمون. (عن كبرى ٢٩ / ٦٤)

در آخرت، زمین و آسمان و در و دیوار و... همه شعور دارند. به همین دلیل،

دست و پای انسان سخن می‌گویند:

اليوم نختم على افواههم و تكلّمنا ايديهم و تشهد ارجلهم بما كانوا يكسبون.

(٦٥ / ٢٩) عنکبوت

در قیامت، شکم شعور دارد. لذا سوزش آتش را می‌یابد:

ان الذين يأكلون اموال اليتامي ظلماً اغنا يأكلون في بطونهم ناراً وسيصلون

ساعرا۔ (نساء (۳) / ۱۰)

بدن، سوزندگی مال یتیم را در اینجا (دیما) نمی فهمد، چون شعور ندارد. ولی در
قیامت می فهمد.

دوم - در دنیا، بدن متبع و نفس، تابع است و نفس فانی در بدن است. ولی در آخرت، بدن مستغرق در نفس است.

در دنیا، نفس، خدمتگزار بدن است. بجز نفوس مجرّد که منقطع شده‌اند و خود را از این منجلاب بیرون کشیده‌اند، عموم نفوس در چشم و گوش و ریه و حنجره کار می‌کنند. بدن، ارباب است و نفس، نوکر. نفس در ظل بدن است. در عالم آخرت، بدن همین بدن است، ولی در ظل نفس حرکت می‌کند. از همین جانکته‌ای مهم به دست می‌آید که اگر در همین دنیا بتوانید بدن را در ظل نفس درآورید، به قدرت عجیبی می‌رسید.

این دو تفاوت میان دنیا و آخرت که گفتم، از روایات برگرفته شده است. و هیچ‌یک از فلسفه، رائجه آن را استشمام نکرده‌اند.

پس در قیامت، همین بدن است که مورد سؤال قرار می‌گیرد و کیفر یا پاداش می‌بیند. قرآن، انواع منازل و موافق قیامت و درجات بهشت و درکات دوزخ را به گونه‌ای بیان کرده که نه فقط خود آن علوم، بلکه حتی احصاء فهرست ابواب آن، خارج از توان بشر است. به همین دلیل، می‌فرماید:

قل لئن اجتمعوا الانس و الجنّ على أأن يأتوا بمثل هذـا القرآن لا يأتون بـمثله و

لو كان بعضـهم لـبعض ظـهـيرا. (اسراء (۱۷) / ۸۸)

شاعر بجا گفته است:

تابگیری به سان حبل، آن را	حق، از آن حبل خوانده قرآن را
کـنـی آـهـنـگـ عـالـمـ بـالـ	به درـآـیـ زـ چـاهـ نـفـسـ وـ هـواـ
وـ انـدـرـ اـیـنـ تـنـگـنـائـ بـتـشـستـیـ	توـ،ـ بهـ اوـ دـسـتـ وـ پـایـ خـودـ بـسـتـیـ

۴- قرآن، کلام الله است: سه مقدمه و دو وجه اثباتی

قرآن، کلام خدا است. و اگر تمام بشر روی زمین به جای حضرت خاتم النبیین ﷺ بشینند، نمی‌توانند مانند این قرآن بیاورند.

برای توضیح این مدعای سه مقدمه و دو وجه اثباتی بیان می‌شود.

مقدمہ اول

معارف الهی در عصر کنونی نسبت به عصر بعثت، گسترش فراوان یافته است. در زمان بعثت حضرت خاتم الانبیاء ﷺ، معارف الهی در روی زمین، فقط در گوش و کnar بود، آن هم در سینه و مغز برخی از جانشینان حضرت اسماعیل یا اوصیای حضرت عیسیٰ ﷺ، که آن هم نسبت به آنچه الآن گسترش یافته، به یک هزار نمی‌رسید.

اول - اعراب جاهلی که ملائکه را دختران خدا می دانستند، در حالی که دختر داشتن در نظر آنها ننگ و عار بود. آنها این ننگ را برای خدا می خواستند نه برای خود. پیشافت آنها در حقایق معادی این بود که اگر قاتلی مقتولی را بکشد، روح مقتول به صورت کبوتر تشنه‌ای روی قبر مقتول می‌آید و آنقدر فریاد می‌زند تا قاتل را بکشند و کبوتر از خون او بیاشامد تا سر اش شود.

دوم - یهودی‌های بنی قُریظه و بنی قینقاع.

سوم - نصاری نجران.

نمونه سخنان آنها همان است که امروز در تورات و انجیل هست. محدودی از آنها، جزئی از حقایق تحریف نشده را به توسط اوصیایی که گوشه و گنار بودند، در اختیار داشتند، و به برکت همان حقایق مسلمان شدند (چون اسلام را هم سنخ حفایق پیشین یافتند) که گزارش آنها در کتابهای حدیثی و تاریخی آمده است.

مقدمة دوم

وسائل تعلیم و تعلّم در زمان کنونی نسبت به عصر بعثت، گسترش فوق العاده یافته است. سواد مکتوب در آن زمان بسیار کم بود، آن هم روی سنگ‌ها و استخوان‌ها و سَعَف خرمها می‌نوشتند. آن مسائل کجا و این همه مصرف کاغذ و دوات و چایخانه‌ها و مدارس و کتابها - که امروز می‌بینیم - کجا؟

برای این که سطح سواد زمان بعثت را بفهمیم، خوب است به این گزارش توجه کنیم که مربوط به دوره قدرت و تمکن پیامبر در مدینه است. امام کاظم علیه السلام بیان



می فرماید که روزی پیامبر در مسجد، جمعیت انبوی دید که دور شخصی حلقه زده‌اند و او برایشان سخن می‌گوید. پیامبر پرسید: چه خبر است؟ گفتند: او علامه است. پیامبر پرسید: «ما العلامه؟» یعنی: علامه چیست؟ (دقیق کنید که نیز پرسید: مَنِ الْعَلَّامَةُ؟ یعنی: علامه کیست؟ «مَنْ» در مورد ذوق العقول به کار می‌رود و «ما» در مورد غیر ذوق العقول).

گفتند: علم انساب و وقایع و رویدادهای جاھلیت و اشعار عربی را به خوبی می‌داند. پیامبر، ابتدا ضابطه‌ای در مورد معنای علم به دست داد و فرمود: «این علمی است که هرکس بداند، نفعی برایش ندارد و هرکس نداند، ضرری به او نمی‌رساند». یعنی این که هرگونه دانستنی که چنین ویژگی داشت، علم مفید نیست. سپس پیامبر فرمود: علم، سه قسم است: «آیة محكمة» (یعنی حقایق الهی مبدئی و معادی و توحید)، «فریضه عادلة» (واجبات عقلی و شرعی، محرمات عقلی و شرعی، که اخلاق در دل اینها جای می‌گیرد)، «سنّة قائمة» (مستحبات و مکروهات). سپس فرمود: هرچه غیر از اینها باشد، «فضل» است یعنی زیادی است. (ج ۱، ص ۳۲)

مقدمه سوم

عواملی سبب شد که بخش معظمی از علوم قرآن منتشر نشود. آنچه تاکنون منتشر شده، یک صدم آن نیست. مهمترین عامل، آن بود که پس از پیامبر، به امامان معصوم: رجوع نکردند، در حالی که امام علیہ السلام فقط خودش را به مردم معروفی می‌کند. پس از آن وظیفه مردم آغاز می‌شود که رجوع به اوست، چنان که امام باقر علیہ السلام فرمود: مثل الامام مثل الكعبة اذ يُؤتى و يُأتى. (ج ۹، ص ۳۵۷) باید برای طواف به خدمت کعبه برویم، نه این که کعبه را در خانه خود بیاوریم، همچنان که برای رسیدن به میوۀ درخت، باید کنار درخت برویم و میوه را بچینیم، نه این که متظر آمدن درخت به خانه مان بنشینیم.

اگر امیرالمؤمنین علیہ السلام را به مسند خلافت می‌شانندند و از او علوم پیامبر را

می خواستند، به حقایق روشن و فوق العاده دست می یافتند. ولی متأسفانه چنین نکردن: حضرتش را در خانه نشاندند، به طوری که گاهی که به مسجد می آمد، همراه با چند تن از یاران وفادار، غریب وار در گوشه‌ای از مسجد می نشست. ایشان

فرمود:

صبرت وفي العين قذى وفي الحلق شجى، أرى تراهى نهباً. (٤: خطبه ٣)

حتی وقتی که مردم حضرتش را ب مردم خلافت نشاندند، باز هم اجازه انتشار علوم صحیح نبوی را به ایشان ندادند. نمونه آن برخورد آنها با امام حسن مجتبی علیهم السلام

تذکرہ داد دعا فیض دعائیں خیلی گفتہ امام محدث شافعی (ابن حنبل) مذکور مترجم

امامان دیگ نی هم گنه در مظلمه من زندگ گذ اندند. به تعیی حناب دعا

خزانی که در محضر حضرت رضا علیه السلام خواند:

(۲۴۲ - ص ۴۹ - ۷:۹)

گفت و گوی عمار یاسر با یکی از شخصیت‌های مشهور صدر اسلام که علی‌رغم ادعاهای فراوان، حتی حکم تیمّم را از پیامبر نیاموخته بود، معروف است، که وقتی عمار، آیه «فَتَيَمِّمُوا صَعِيدًا طَبِيبًا» (نساء ۳ / ۴۳) را برایش خواند، او پاسخ داد: نمی‌دانستم چنین آیه‌ای در قرآن هست! (ج ۹، ص ۳۰، ۶۶۷)

نکته بسیار مهم این است که با وجود این مشکل، پیامبر خدا^{صلی الله علیہ و آله و سلم} - که این وضع را پیش‌بینی کرده بود - تمام علوم را به صورت جمیعی جملی یاد داده بود. لذا در حجۃ الوداع فرمود:

يا امها الناس! و الله ما من شيء يقربكم من الجنة و يبعادكم من النار، الا و

قد أمرتكم به و ما من شيء يقربكم من النار و يبعذكم من الجنة إلا وقد

نیتکم عنه. (۸: ج ۲، ص ۷۴)

پیامبر تمام حقایق را در حدّ تیتروار و مختصر بیان داشت و تفصیل آن را به اهل بیت سپرد که در زمان خود، هرجا که صلاح دیدند و موقعیت را مناسب یافتند، توضیح دهند و تفصیل را بگویند.

نکته عجیب‌تر این است که آنچه پیامبر در ۲۳ سال دوره نبوت خود بیان فرمود، خلاصه تمام آنها را در همان سال اول نبوت بیان داشت و با آموختن سوره حمد و سوره توحید و عباراتی مانند لا اله الا الله و الله اکبر، تمام حقایق را به مردم آموخت، اما به شکل کاملاً فشرده.

اگر دشمنان اهل بیت اجازه می‌دادند که تفصیل این علوم آشکار شود، دنیا از علوم نورانی اهل بیت پر می‌شدو عقل‌ها به کمال می‌رسید. اما این کار، در زمان ظهور حضرت بقیة الله ارواحنا فداه انجام می‌شد، که بیست و پنج حرف باقی مانده علم را آشکار می‌سازد. (ج: ۹، ص: ۵۲، ۳۳۶)

پس از بیان این مقدمات، می‌گوییم:

با گسترش وسائل تعلیم و تعلم، و گسترش ظاهری قرآن در جهان، اگر تمام دانشمندان بشرگرد هم آیند تا بر سه شعبه‌های فراوان علوم قرآن احاطه یابند، محال است. به یک نمونه اشاره می‌شود:

فلسفه مسلمان، سال‌ها مقدمات و سپس علوم اصلی را فرامی‌گیرند. آنگاه نظریات فلسفه قبل از خود را می‌آموزند و حول محور آن نقد و بررسی‌ها می‌کنند. بر این اساس، بزرگانی همانند فارابی، بوعلی، میرفوندرسکی، ابن‌رشد، صدرالمتألهین و بسیاری دیگر در طول ۱۲۰۰ سال سخن گفته‌اند.

اما هنوز در یک مسأله مانده‌اند که نفس چگونه است؟ آیا جسمانیه الحدوث و روحانیه البقا است یا وضعی دیگر دارد؟

این بزرگ برهان ما است که قرآن، برهان خدا است. خود فرمود:

یا ایها الناس قد جائكم برهان من ربكم وأنزلنا إليکم نوراً مبيناً. (نساء (۳) /

اکنون دو وجه اثباتی بیان می‌شود.

وجه اول



گفتیم که قرآن منحصر به ظاهر آن نیست، بلکه باطن آن یعنی علوم اهل بیت را نیز در بر دارد، چنان که خداوند به پیامبرش فرمود:

علمک ما لم تکن تعلم. (نساء / ۳ / ۱۱۳)

قرآن، معلم پیامبر و اهل بیت است. نتیجه علم ظاهر و باطن قرآن، در یک نگاه جامع، شامل صدھا عنوان است، مانند: اخبار غیبی، قصص، حکمت الهی، حکمت طبیعی و ریاضی و عملی، حقایق عوالم گذشته و حال و آینده، مبدأ و منتهی و تحولات اصناف و انواع و جواهر و اعراض و...

چنین کلامی با چنین جامعیتی صادر نمی‌شود مگر از کسی که محیط به این همه علوم باشد، که این محیط، منحصر به خدا است. احاطه‌گسترده، از ازل تا ابد، قبل از خلقت ممکنات تا بعد از فنای کلی موجودات، فقط در مورد خدایی مصدق می‌یابد که خود، این همه را آفریده است.

دقّت شود! کلام هرکسی در حد رتبه وجودی خود اوست. کلام مردم، در حد رتبه محدود خودشان است. وجود امکانی در رتبه وجود و وجودی نمی‌آید. نسبت ممکن به واجب و مخلوق به خالق، نسبت عدم به وجود و صفر به رقم است. همین‌گونه است نسبت کلام مخلوق به کلام خالق.

کلامی که مفادش احاطه بر تمام عوالم و علوم لایتناهی باشد، کلام خدایی است که خالق آن عوالم و محیط بر آن علوم است. لذا بدیهی است که اگر تمام مخلوقات - انس و جن و ملائک - گرد هم آیند، نمی‌توانند مانند قرآن بیاورند. چون کلام اینها کلام ممکن است و هرگز به رتبه کلام واجب نمی‌رسد.

وجه دوم

حال ببینیم که آیا انس و جن و ملائک، بر این کار، اجتماع کرده‌اند یا خیر؟

او لاؤ باید دانست که این اجتماع، اجتماع بدن‌ها نیست، بلکه اجتماع فکرها و اندیشه‌ها است. ممکن است گروهی در یک جا جمع باشند، ولی هریک در فکر کار خود باشد. این مطلب، اجتماع بدن‌ها است. مهم‌تر از آن، اجتماع اندیشه‌ها است که دانشمندان در طول قرن‌ها داشته‌اند و همچنان دارند.

وقتی حاصل اندیشه‌های اندیشمندان هر دوره به دوره بعد رسید، در نتیجه امروز -

در سال ۱۳۸۳ قمری - اجتماع چهارده قرن اندیشه را در کنار هم می‌توان یافت. نکته مهم این است که برخی از دانشمندان، قرین‌هایی از شیاطین دارند که به آنها درس می‌آموزند و القائاتی می‌کنند. قرآن، از دستگاه وحی شیاطین خبر می‌دهد:

ان الشیاطین لیوحوں الی اولیائہم لیجادلوكم. (انعام ۶ / ۱۲۱)

در طول چهارده قرن گذشته، علاوه بر اندیشه‌های انسانها، باید این القائات شیاطین را نیز افزود.

ثانیاً - از تمام جمعیت جهان، دست‌کم نیمی از آنها مادّی‌اند که بکلی منکر خداوند و عوالم غیبی هستند. آن همه ابواب علوم الهی در قرآن هست، شامل مبدأ، صفات جمال و جلال آن، قضا و قدر و مشیت و افعال او، مُبدعات علم، مُخترعات علم، علم به ملائکه و اجنه و بزرخ و قیامت و عوالم بعد و... مادیون که منکر آنها هستند، چگونه می‌توانند آنها را بیاورند؟

فردی که نجّاری نمی‌داند، چگونه می‌تواند منبری مانند این منبر بسازد؟ همین‌گونه آن کس که از تذهیب و قالی‌بافی بی‌خبر است، آیا می‌تواند تابلو فرش نفیس هنری بسازد؟ انسان مادّی، تا آخر عمر دنیا نمی‌تواند چنین مجموعه‌ای الهی در چنین اوج و تعالی بیاورد.

از نیم دیگر جمعیت جهان، هشتاد درصد، افراد بی‌سواد و فاقد علم‌اند که اساساً از این دایره خارجند. از بیست درصد باقی‌مانده، قسمتی مسلمان‌اند که خود، از آوردن مثل قرآن، اقرار به عجز می‌کنند. بخشی دیگر، دانشمندان یهود و نصارا و مجوس‌اند که سطح الهیات آنها از کتابهایشان پیدا است. آن مطالب چگونه

می‌تواند به حقایق شامخه‌ای مانند آیة‌الکرسی و دیگر الہیات شامخ قرآن پهلو بزند؟
پس بطور خلاصه می‌گوییم:

با وجود گسترش علوم، گسترش دامنه تعلیم و تعلم، تلاش‌های وسیع مخالفان اسلام در جهت مبارزه با این برها استوار الہی، و اجتماع آنها براین تلاش‌ها، هنوز نتوانسته‌اند مانند قرآن بیاورند، و گرنه خود را از زحمت آن همه جنگ‌ها می‌رهانیدند. همچنین به برها عقلی روشن شد که تا آخر عمر دنیا نیز نخواهند توانست چنین کنند.

اکنون که خداوند، این نعمت والای خود را در اختیار ما نهاده و توفیق ایمان آوردن به آن را نیز به ما داده، بجاست که از ژرفای درون بگوییم:
الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدى لولا أن هدانا الله. (اعراف (۷) / ۴۳)

فهرست منابع

۱. قرآن.
۲. ابن طاووس. **مهج الدعوات**. قم: دارالذخائر، ۱۴۱۱ ق.
۳. حرّ عاملی، محمدبن حسن. **وسائل الشیعه**. قم: آل البيت، ۱۴۰۹ ق.
۴. شریف رضی. **نهج البلاغه**. قم: دارالهجرة.
۵. صدقو، محمدبن علی. **التوحید**. قم: جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ ق.
۶. ———. **کمال الدین**. تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۹۵ ق.
۷. طوسی، محمدبن حسن. **تهذیب الاحکام**. تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۶۵ ش.
۸. کلینی، محمدبن یعقوب. **الكافی**. تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۶۵ ش.
۹. مجلسی، محمد باقر. **بحار الانوار**. بیروت: الوفاء، ۱۴۰۴ ق.
۱۰. مرعشی، سید شهاب‌الدین. **ملحقات احراق الحق**. قم: مکتبة المرعشی.